

# نیما یوشیج

قوام الدین بینایی-نور (مازندران)

قدیم قفقاز را مطالعه می کند. (۷)

آنچه در این مقال می آید سیری کوتاه در تفکر و عملکرد سیاسی نیما یوشیج و موضعگیریهای سیاسی اوست نسبت به جریانات و حوادث تاریخی زمان خود نه ارزیابی تحولی که او در پهنه وسیع و عمیق ادبیات ایران زمین بر جای نهاد که خود مقال و مجال دیگری را طلب می کند.

## نیما و حکومت رضاخان

نیما بدان هنگام که در دنیای خوش کودکی در میان شبانان و ایلخی بانان در آرامش دائمی یوش و بی خبری روزگار سپری می کرد در پایتخت کشور طوفان مشروطه وزیدن آغاز کرده و شاه علیقلی قاجار (مظفرالدین شاه) را وادار به تشکیل عدالتخانه کرده بود. مجلس مشروطه اول و دوم خوش درخشید، ولی دولت مستعجل داشت. کودتای باغ شاه نفوذ خوانین و مستبدین رنگ عوض کرده، در هرم نهضت، مشروطه را کم رنگ و در نهایت بی رنگ ساخته بود، تا آنجا که به فرزندان با شهامت و دلاور خود نیز (ستار خان و باقر خان) رحمی نکرد، و چهره عبوسی به آنان نشان داد.

از میان خون و آتش و سیل خیانت و دخالت ابادی آشکار روس و انگلیس، رضاخان به اشاره و مدد انگلیسی ها تهران را به تصرف خود درآورد و چند صباحی بعد (بخصوص بعد از مجلس پنجم) جسد مشروطه را مدفون ساخت. و نیمای جوان دردمندانه نظاره گر این صحنه هاست.

بر سر کوههای کپاچین، نقطه ای میسوخت در پیکر دود، طفل بی تابی آمد به دنیا، نیما در طیف گسترده و متضادی از جریانات سیاسی جامعه از راست افراطی (وابستگان به فراماسونری و دربار) تا چپ تفریطی (حزب توده به قول نیما کار چاق کن دشمن شمالی) و نیروی سوم که غالباً منتج از جریانات سیاسی و فکری

## مقدمه

نیما یوشیج علی اسفندیاری (۱۲۷۶-۱۳۳۸) پدر شعر نو و ادبیات شعر نوین ایران سمبل و نماد ادبیات معاصر کشور ماست. که خلقتی را به هم برانگیخت، (۱) و با افسانه که در واقع مانیفست شعر نو است آب در خوابگاه مورچگان ریخت. و موافقان و مخالفان زیادی را به خود مشغول ساخت. عده ای شعر او را آمیخته ای از وحشت، عجایب، حلق (۲) و فاقد لفظ و معنی و هذیان و غیر قابل اغماض (۳) و عده ای دیگر او را مجدد بزرگ ادبیات، چشم ما (۴) و یکی از افتخارات ایران زمین (۵) و مرغ بهشتی (۶)، خوانده اند. دوران کودکی او آنچنان که خود می گوید در میان قبایل کوهستانی و چوپانی در زد و خوردهای وحشیانه و مسائل مربوط به زندگی کوچ نشینی گذشت. خط سیاق را از پدرش و سواد خواندن و نوشتن را از آخوند ده و هفت پیکر نظامی را از مادرش فرا گرفت. در مدارس رشدیه و سن لویی به تحصیل پرداخت و با آموختن زبان فرانسه، در ادبیات مغرب زمین (بالاخص فرانسه) به تعمق پرداخت.

دامنه مطالعات نیما محدود به ادبیات ایران زمین نیست. بلکه به ادبیات جهان نیز در حد امکان خویش رضایت دارد. که البته این مطالعات گاه عمیق و دقیق است و گاه ناقص و در سطح آشنائی است. نیما به زبان فرانسه تسلط دارد، و با زبانهای ترکی، عربی و روسی آشناست لذا ادبیات فرانسه و ادبیات ترک و ووسیه و شعرای

بیگانگان بودند ، زندگی پر نشیب و فرازی داشته است ولی حریت ذاتی و آزاد منشی و استواری و قناعت پیشگی و وارستگی وی را هیچگاه به عنصر فیلو روسی و یا انگلو فیلو ، یا درباری مبدل نساخته بود و مجذوب و یا مرعوب ایدئولوژی ها و جریانات سیاسی ساخته و پرداخته روس و انگلیس یا به تعبیر امروزی شرق و غرب نگردید . و زخمی که از این دو گروه خورد آنچنان کاری بود که تا دم مرگ وی نیز التیام نیافت .

با تبدیل رضاخان به رضاشاه آزادیهای نیم بند حاصل از مشروطه نیز مقهور استبداد تازه به دوران رسیده گردید ، نفسها در سینه حبس و قلمها شکسته و قدمهای استوار و مردانه بریده شد . مجلس مؤسسان با تهدید ، تطمیع ، تخویف حکومت را از خاندان قاجار به پهلوی سپرد ، و نیما ۲۸ ساله عمق این فاجعه را در می یابد :

« مجلس مؤسسان به اصطلاح شیطان می خواهد آتیه مملکت یعنی سرنوشت يك مشت بچه های یتیم و مادرهای فقیر را معین کند ، جوانها اغلب آنهایی که چند جلد از کتب ادبیات غربی را ترجمه نموده اند و به این جهت مشهور به نویسندگان هستند در این مجلس شرکت دارند میخواهند آنها را برای این مجلس انتخاب کنند به من هم تکلیف کرده اند . ولی تا کنون نه پا به مجلس گذاشته ام نه بازی قرعه و انتخابات و کلا را شناخته ام ، من از این بازیها چیزی نمی فهمم ، يك نفر را روی کار کشیده اند ، يك استبداد خطرناک مملکت را تغییر خواهد داد . » ( ۸ )

با آغاز دیکتاتوری رضاخان و انباشته شدن زندان از مخالفان ، روشنفکران و شاعران و نویسندگان سه موضعگیری سیاسی اتخاذ نمودند . عده ای چراغ سبزی به استبداد نشان داده و جذب بوروکراسی رو به رشد محتاج رضاخانی شدند . پستهای وزارت و وکالت را عهده دار گردیدند .

عده ای دیگر خسته و درمانده و سرخورده از جریانات سیاسی پس از مشروطه که چنین سرنوشت شومی پیدا کرده بود ، به کارهای علمی و ادبی سرگرم شدند و گاه برای بیان مقاصد خود به استعاره و ایهام و زبان سمبولیک پناه می بردند و به قول نیما دور سیاست را خط کشیدند ( ۹ ) که نیما را می توان در این گروه جای داد که هیچگاه چراغ سبزی به استعمار نشان نداد و چون غزال تیز تک از کمند سیاست و وکالت گریخت و مجموعه سیستم استبداد را : « دستگاه کتیف پر از جنایتکاران و شهوت طلبان » ( ۱۰ ) می نامید .

گروه سوم کسانی بودند که مردانه و شجاعانه در مقابل دیکتاتوری رضاخان ایستادند و جان بر سر این راه باختند ، میرزاده عشقی ( ۱۱ ) در ابتدای عصر رضاخان و فرخی یزدی ( ۱۲ ) در انتهای عصر استبداد ، گواهان شایسته ای بر مدعای ما هستند .

نیما در ابتدای کار با میرزاده جوان پرشور و انقلابی و بی پروا آشنا شد در این زمان عشقی و او هر دو در يك راه می رفته اند محمد

ضیاء هشترودی نوشته است عشقی اول کسی است که از طرز نوین نیما تقلید کرده و اسلوب و افسانه را در تابلوهای ایده آل تطبیق نموده است . ( ۱۳ )

مقاله های آنتین و اشعار صریح و بدون کنایه میرزاده عشقی برای استبداد تازه به دوران رسیده رضاخانی چندان خوشایند نبود قسمتی از بیرقها و لکه ها را در روزنامه قرن بیستم وی به چاپ رساند . آشنائی و همکاری نیما با میرزاده عشقی را نباید معلول تصادف صرف دانست . روحیه آزادی خواهی و استبداد ستیزی که در هر دوی آنها وجود داشت علت العلل این دوستی و صمیمیت بود ، عشقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل داشت و گلوله سرتیپ درگاهی رئیس نظمیه رضاخان مرغ جاننش را ، به ملکوت اعلا پرواز داد . شعرا و نویسندگان ، در پیرامون شعر و زندگی او مقالاتی به رشته تحریر درآوردند که در دیوان شعر وی مضبوط است اما نیما در دو سه سطر چنین نگاشت :

« جوان با هنر گمنام بمیر و یا ساکت شو تا تو را معدوم نکنند ، و تو بتوانی روزی که نطفه های پاک پیدا شوند به آنها اتحاد را تبلیغ کنی این نقشه برای این است که متفکرین و مخالفین شناخته شوند و آنها را موقع جلسه نیست کنند ولی بالاخره شیطان مغلوب می شود . » ( ۱۴ )

#### نیما شاعر سمبولیسم

زبان نیما زبان سمبولیک است . آرزوی آزادی و رهائی در اشعار او موج می زند . زبان سمبولیک پناهگاه و گریزگاه اندیشمندان ، نویسندگان و شاعرانی است که شیخ دیکتاتوری را در همه جا حس می کنند . گوئی این شیخ همه جا در تعقیب آنهاست . شعر نیما شعر رنج است او از رنجی که خود و دیگران می برند الهام می گیرد . این بدبینی مفرط در سرتاسر شعر نیما وجود داشته است . کلماتی از قبیل هول ، هراس ، هیکل ، جغد ، ... در شعر نیما به وفور یافت می شود و در واقع شعر او انعکاسی از بیم و هراس و وحشتی است که بر جامعه عصر رضاخانی سایه افکنده بود ، « اندوهناک شب ، گل مهتاب ، پریان غراب ، مرغ غم ، ققنوس ، شمع کرجی » و ... حاکی از بدبینی شاعر است . مرغ منقار می کوید و یا خودش را در آتش می سوزاند . نیما در ابتدا از شیر پلنگ به عنوان سمبل استفاده می کرد ، اما گویا پلنگ چندان با محیط بی گناه شعر و شاعری مناسبتی نداشته است . بعدها به سمبلهای دیگر عوض شده است . پرنندگان هم زیباترند و هم قابل تحمل تر و در شعرهای بعدی نیما بخصوص در اشعار غیر عروضی او اغلب پرنندگان سمبلی از خود هنرمندند . ققنوس مرغ افسانه ای ، هنر مند است که غرورآمیز و حماسه سرا در آرزوی ابدیت آثار خود ، خود را به آتش می کشد . آقا توکا مرغ محلی مازندران نیز سمبل دیگری از خود شاعر است که هیچکس به نغمه سرائی او گوش فرا نمی دهد .

در آقا توکا مرغ محلی مازندران نیما به گمان نگارنده درس



بالمهایش را تکان می دهد نیروی عجیبی در خود احساس می کند صدایی از اعماق وجودش برخاست که تو زنده هستی ، باید بجنگی و عاقبت با استمداد از خلاقیتهای درونی اش آزاد شد . آیا این روایت ساده گونه ای از انقلاب اسلامی ایران ، پیش از ۳۵ سال قبل از وقوع آن نیست گویا نیما به عیان می دید که روزی ملت ایران بدون اتکا به شرق و غرب و با استمداد از خلاقیتهای درونی خود پیروز خواهد شد . در آهو و پرند ه ها نیز نیما به استعداد های درونی و عدم اتکا به غیر توجهی وافر داشت .

« به کجای این شب تیره بیاویم ، قبا ی ژنده خود را » فریاد شاعر تنهایی است ، که دارد خفه می شود ، و جرأت دم بر آوردن را هم ندارد ، و همین تنهایی و بی پناهی است که نیما را این همه متوجه مرغان ساخته ، و در آرزوی زندگی آزاد و بی درد و بند آنهاست ، که توجه به مرغان کم کم در تمام آثار او تصمیم یافته است . اندوهناک شب ، با ورود جغدی پایان می یابد پریان نیز با وضعی که از غرابی بر ساحل نشستگه تکمیل می شود . از طرف دیگر این زندگی رمزی در زیستن مرغان آنهم مرغان شوم و تنها را باید اثری از دوره سکوت ادبی پیش از شهریور ۱۳۲۰ دانست . چون همین نیما در سالهای پس از شهریور بیست اگر هم از مرغی دم می زد از خروس است که خبر دهنده صبح روشن است . (۱۵)

شعرهای اجتماعی نیما نیز بیانگر رنج و فقری ست ، که در تار و پود جامعه روستائی ایران وجود دارد ، با مایه هایی از فرهنگ بومی و فولکلوریک مردم نور ، نیما در به تصویر در آوردن رنج و درد جامعه خود شارح توانائی است در کار شب یا مادری و پسری ، امید پلید ، پادشاه فتح ، ناقوس ، شهر صبح ، هنوز رگه های یأس و بدبینی ( نه به آن شدت اشعار عصر خفقان ) دیده می شود آل احمد چه زیبا گفته است که :

« مایه اصلی » شعر نیما غم است ... غمی

که او در شعر خود می گذارد آتی دارد که خط بطلان بر روی ضعفها ، سکنه ها ، بی نظمی ها ، و قلم اندازیهایش می کشد ، نیما شاعر غمهاست ، غمهایی که در پیچاپیچ درون من و تو فرو می رود و امیدواریهای او نیز غمگین است . سالهاست که بانگ جرسی ست ، تعقید شعر نیما را باید رمزی ، نشانه ای و سمبلی از عقده هائی دانست که افکار آدمهای آزاده عصر ما را در خود پیچیده است . (۱۶)

جریانات سیاسی و تفکر فلسفی سیاسی چپ

بعد از ورود متفقین به ایران و شکستن پایه های استبداد رضاخانی و تبعید او به جزیره مورس ، فضای باز سیاسی در کشور ایجاد گردید . شوروی استالین یکی از فاتحین جنگ جهانی دوم نیمی از دنیا ( اروپای شرقی ) را به خود و به تفکر سیاسی خود منظم ساخت و صدای پای چکمه های بلشویسم اروپای غربی را به وحشت و هراس افکنده بود استالین که در صدد بلعیدن دورترین نقاط جهان و انضمام آن به بلوک شرق می باشد نمی تواند از ایران منبع بزرگ نفت ، چهار راه بین



آزادی می دهد ولی ما تاکنون به عنوان یک قصه ساده کودکانه و سرگرم کننده بدان نگریسته ایم . توکائی که در قفس گرفتار بود همان ملتی بود که در چنگال جهل و استبداد دست و پا میزد ، و امید نجات خویش به دست اغیار داشت . غافل از آنکه آنچه خود داشت ز بیگانه تنمائی کرد . توکا در قفس گرفتار بود ، صاحبش مایحتاج روزانه اش را به او می داد ، و او برای آنکه لای پلوی صاحب خانه قرار نگیرد برایش آواز می خواند اما توکا از این وضع راضی نبود با وجود آب و دانه فراوان ، روز به روز ناتوان تر می شد و بجای آن میل به آزادی در او بیشتر قوت می گرفت زندگی بدون آزادی برای او معنائی نداشت توکا از حیوان های زیادی از قبیل غاز ، شوکا ، مارمولک ، استمداد جست ولی هیچکدام نه می توانند و نه می خواهند که به او کمک کنند ، عاقبت ، به این نتیجه می رسد که نجاتش جز به دست خودش میسر نیست ، چشمهای بسته اش را باز می کند ،

المللی، طریق رسیدن به آبهای آزاد، کلید خاورمیانه، به آسانی چشم پوشد، کما اینکه اسلاف او نیز چنین اندیشه ای را در سر می پروراندند. حزب توده با امکانات عظیم سیاسی اقتصادی وارد عرصه سیاست گردید، و استعدادهای فراوانی را بلعید و تباہ ساخت، نیما چند صباحی با نشریات این گروهها (نامه مردم ماهانه «مردم» پیام نو، علم و زندگی) همکاری مؤثری داشت. اما آشنایی او با اصول ماتریالیسم دیالکتیک و پیوند او با فرهنگ اسلامی و ایرانی و گذشته ادبی ایران (البته نه چندان عمیق) او را فراتر از گروههای سیاسی قرار داد. مرحوم اخوان ثالث از برجسته ترین شاگردان نیما در این مورد می گوید:

« آنچه مسلم است نیما گرایش به چپ داشت مجامع چپ نه به خاطر شعرهایش بلکه به خاطر بهره گرفتن از نامش می کوشیدند تا او را هر چه بیشتر و وسیع تر معرفی کنند، طرفداران حزب توده و نیروی سوم که خلیل ملکی و آل احمد و اینها بودند، سر جلب و جذب نیما دعوا داشتند. اما خود نیما عضو هیچ حزب و سازمانی نبود، تنها همین را می توان گفت که گرایشی به چپ داشت، آنهم برای دلسوزی برای مردم و بس، در زمانی که نیما زندگی می کرد سازمان چپ سر گل جامعه و شریف ترین افراد جامعه را به خودش جذب کرده بود، و نیز اعضای حزب باد را، تا آنکه بالاخره مردم فهمیدند که این همه فریبی و در باغ غیر از سبزی هیچ نبود و تجربیات درسهای بزرگی به مردم داد. اما عمر نیما مهلت نداد تا از این تجربیات بهره بگیرد. نیما در گرایشش به چپ افکار مترقی زمانه را دنبال می کرد. با مردم در ارتباط بود و خلاصه آرمانهای مترقی داشتن از خصوصیات جهان بینی نیما است « (۱۷)

نیما خود نیز صراحتاً کمونیسم را رد می کند:

« من يك کمونیست نیستم. می دانم که بعضی افکار من به آنها نزدیک می شود، اما می دانم آنها بسیار زیاد نقطه های ضعف دارند و عمده مادیت غلیظ آنهاست، خود منطق ماتریالیستی هم با این مادیت غلیظ جور در نمی آید. دنیا حسابهایی دارد و علوم پیشرفتهایی دارد. من بزرگتر و منزه تر از آن هستم که، توده ای باشم، یعنی يك فرد متفکر محال است، که تحت حکم فلان جوانک که دلال و کار چاق کن دشمن شمالی است برود و فکرش را محدود به فکر او بکند، این تهمت دارد مرا، می کشد. من دارم دق می کنم از دست مردم» (۱۸)

خانواده نیما همه اهل سیاست بودند. زنش خواهرزاده جهانگیرخان صوراسرافیل مشروطه خواه دو آتشه، که جان بر سر دار استبداد باخت و پدر او نیز به قول نیما:

« اولین مؤسس انقلاب این مملکت بود، و

بالاخره در میان فکر و خیالهای دور و دراز و کدورتهای قطع نشدنی و انزوا از میان رفت «، « برادری دارم که از شدت فکر می گویند، می خواهد دیوانه شود نمی دانم در کجاست و برای انقلاب چه طرحی می کشد من طرح اضمحلال می کشم خود را عمداً به تغافل زده ام « (۱۹).

لادین اسفندیاری برادر نیما یوشیخ از نخستین کمونیست های ایران بود، که تحت تأثیر تبلیغات انتر ناسیونالیستی استالین از رود ارس گریخت و در گرجستان به مقامات عالیه حزبی رسید و در رکاب استالین به نام و نان رسید، استالین وی را مأمور تحقیق و تفحص، در پیرامون کمونیستهای ایرانی می کند. او مخفیانه به ایران می آید. و پس از مدتها تحقیق و تفحص کمونیستهای ایران را جاسوسان انگلیس تشخیص می دهد، اما استالین به وی مظنون می گردد. و دستور توقیف و زندانی شدن او را می دهد، و بعد از سه سال تحمل زندان و شکنجه های فراوان به گونه ای مبهم معدوم می گردد. احتمالاً قربانی، تصفیه های میلیونی استالین شده است. (۲۰)

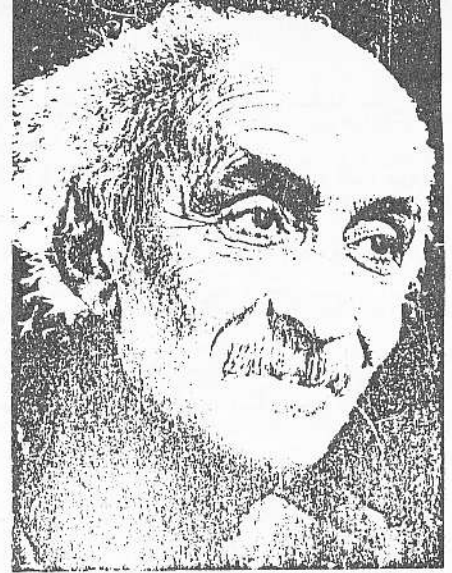
اما چرا برخی سعی در علم کردن نیما و لیدن در زیر سایه او را داشتند، و او را به کیش خود می پنداشتند. آنان گمان می کردند که نیما تبر به دست ریشه کهن ادبیات را قطع و نسل حاضر را با پشتوانه عظیم فرهنگی خود قطع نمود. این منظور نظر کمونیستها بود.

حال آنکه از ویژگی شعر نیما پیروی از سنت است می گوید، آنکه قدیم را درست نفهمد قادر به فهم جدید نیست. به نظامی علاقه فراوانی دارد. حافظ را اعجوبه خلقت انسانی می داند. شعر بی وزن را مثل اندام برهنه می داند. اصولاً شعر او ادامه طبیعی سنت شعر فارسی است با حذف قید و بندهای آن، از جمله تساوی طولی مصراعها و قافیه اجباری و ... « (۲۱)

پیوند نیما با شعرای متقدم چندان عمیق و مستحکم نیست استحکامی که در اشعار ملك الشعرا بهار، استاد شهریار و حافظ و سعدی و انوری و نظامی وجود دارد در اشعار نیما نیست. « گذشته کابوس او نیست « (۲۲) اما او نمی خواهد از آن بگریزد. و به تاریخ و فرهنگ شرق و غرب پناهنده شود. نیما در زندگی سیاسی و ادبی خود از سناتورهای وابسته به دربار و انجمن فرهنگی ایران و شوروی، و عده ای از شعرای زمان خود زخم زبانهای فراوانی را متحمل گردید و در یادداشتهای خود از هر دو گروه می نالد.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد و حاکمیت مطلق امپریالیسم آمریکا نیما چند صباحی را در زندان گذرانیید تا اینکه در ۱۳ دی ۱۳۳۸ مرغ جاننش از قفس تن رها و به ملکوت اعلا پرواز کرد. با گفتاری از زند یاد دکتر شریعتی در مورد نیما این مقاله را به پایان می بریم:

« نیمای خودمان را نگاه کنید سی سال تخته نشان ساکت و صبور تیراندازی همه بچه ها و بزرگها شده بود، سوزاندن سوزن هر دشنام و اتهامی ولی قانون الهی حاکم بر جهان این است که کسانی که باید



۱۱ - میرزاده عشقی نامش محمد رضا فرزند حاج ابوالقاسم کریمستانی در سال ۱۲۷۲ خورشیدی در همدان متولد شد، و در سال ۱۳۰۳ در سن ۲۱ سالگی توسط عوامل رضاخان، به شهادت رسید، عشقی میوه کالی بود که دست استبداد مانع پختگی آن گردید، استعداد سرشار عشق به آزادی او را گاه به حد جنون کشانده و موضعگیری های سیاسی متغیر و برخی از اشعار تیهیلیستی او، نشان دهنده عدم پختگی و تجرب او در مسائل سیاسی و اعتقادی ست. روزنامه قرن بیستم را در چند شماره منتشر ساخت مجموعه آثار و کلیات مصور میرزاده عشقی به اهتمام علی اکبر مشیر سلیمی منتشر گردید.

۱۲ - فرخی یزدی مشهور به شاعر لب دوخته در سال ۱۲۷۶ متولد و در سال ۱۳۱۸ شمسی با نیرنگ و فریب او را از آلمان به ایران آورده محبوس ساختند. آنگاه در زندان قصر به شهادت رسانیدند وی یکی از معدود شعرایی ست که هیچگاه برای دو نان در پیش دونان سر خم نکرد. زندگی او دائماً در تبعید و تهدید و نظمی گذشت و هیچگاه روح عاصی و بلند او ذره ای تسلیم و انقیاد را نپذیرفت دیوان اشعار وی به اهتمام حسین مکی منتشر گردید.

۱۳ - لاهوتی، یادمان نیما یوشیج، صفحه ۸۵

۱۴ - لاهوتی، همان منبع، صفحه ۳۶

۱۵ - لاهوتی، همانجا، صفحه ۷-۸۶ به نقل از مقاله مشکل نیما یوشیج جلال آل احمد

۱۶ - آل احمد، جلال، مشکل نیما یوشیج، به نقل از یادمان صفحه ۷-۸۶

۱۷ - آل احمد، همان جا صفحه ۹۰

۱۸ - حریری، ناصر، گفت و شنودی با مهدی اخوان ثالث صفحه ۵۶-۷

۱۹ - لاهوتی، یادمان، صفحه ۶۸

۲۰ - از افادات شفاهی دکتر آشتیانی از بستگان نزدیک (خواهر زاده) نیما به نگارنده

۲۱ - طاهباز، همان جا، صفحه ۲۰۳

۲۲ - دلاوری، رضا، شمه ای از تاریخ غرب زندگی ما ص ۱۳۱

۲۳ - شریعتی، علی، اسلام شناسی ص ۱۰-۱۱



شاول - ۱۹۶۶ - فرانسه

راد تازه ای را باز کنند، در هر رشته ای، این ها یکی از خصوصیاتشان این است که خداوند استعداد فحش خور قوی به آنها عطا می کند. این مرد سی سال کارش این بود که از هر کس و ناکس فحش می خورد و هر کس می خواست خودی در مجلس بنمایاند و بگوید من هم اینجا نشسته ام متوجه من هم باشید یک فحشی به نیما می داد، فحش دادن به او مد شده بود و علامت این بود که آقای فحاش جزء اساتید و فضلا و قدماست. کم کم کار به جایی رسید که اکنون همان اساتید افتخار می کنند که: شبی بود که ما در یک مجلس وارد شدیم با مرحوم نیما، آنجا نشستیم و یک پکی با مرحوم زدیم. چرا برای این که شخصیت وی دیگر به ثبت رسیده، خودش را به دانشگاه تحمیل کرد، مکتب او دیگر رسمی شد و گروهی که در فحش دادن به او تفاخر می کردند حالا در ادعای تماس و شناخت او تفاخر می کنند معلوم می شود که دیگر شخصیت او و کار او در زمان ثبت شده است. می بینیم که موج نو، نیروی نو، فکر نو، بدینگونه وارد زبان می شود. « (۲۳) پاورقی:

۱ - از شعر خلقی بهم انگیزخته ام خوب و بدشان بهم در آمیخته ام خود گوشه گرفته ام تماشا را کآب در خوابگاه مورچگان ریخته ام

مجموعه آثار نیما یوشیج به اهتمام جنتی عطائی صفحه ۱۵۲

۲ - ۳ - تمایز مهدی حمیدی شیرازی و علی دشتی در یادمان نیما صفحه ۶ -

۱۳۵ و صفحه ۸-۱۴۲

۴ - ۵ - ۶ - تمایز آل احمد و ابراهیم ناعم، و شهریار در مورد نیما ص ۲۲۸ - ص

۲۱۸ و ص ۲۲۱ در یادمان نیما یوشیج به اهتمام سیروس طاهباز.

۷ - رحیمی، رضا، نیما اندیشمند آینده نگر «نشریه چستان» سال هفتم شماره دوا

۸ - لاهوتی، یادمان نیما یوشیج، صفحه ۳۶

۹ - ظاهراً این نقل قول در یکی از شماره های گلچرخ آمده بود که الآن آدرس دقیق آن را حضور ذهن ندارم.

۱۰ - لاهوتی، همانجا، صفحه ۶۲